

تحقیق انتقادی «تعریف اخلاق» از دیدگاه فلاسفه‌ی غربی معاصر

عسگر دیرباز^۱

محمد اصلانی^۲

چکیده

از گذشته تاکنون، توسط فلاسفه و دانشمندان، تعاریف فراوانی از "اخلاق" به عمل آمده است. بسیاری از این تعاریف با یکدیگر متفاوتند و هر کدام از این دانشمندان و فلاسفه از منظر خود به آن نگریسته‌اند. در این مقاله ابتدا سه واژه‌ی اصلی "اخلاق" در زبانهای فارسی و انگلیسی، یعنی "اخلاق"، "Ethics" و "Moral" ریشه‌یابی می‌شوند. در این ریشه‌یابی مشخص می‌شود هر سه واژه از حیث ریشه‌ی لغوی به یک معنا هستند. پس از آن تعاریف "فلاسفه و دانشمندان معاصر غربی" با تعاریف "علما و دانشمندان" مسلمان در خصوص اخلاق با یکدیگر مقایسه می‌شود. این مقایسه نشان می‌دهد تعریف "اخلاق معاصر غربی"، تعریف اخلاق به "رفتار" است، درحالیکه تعریف "اخلاق اسلامی" تعریف اخلاق به "خصلت‌های باطنی" است. در پایان سه استدلال اقامه می‌شود که در مقایسه نشان می‌دهد: تعریف "علما و دانشمندان مسلمان" نسبت به تعریف "فلاسفه و دانشمندان معاصر غربی" دقیق‌تر و کارآمدتر است.

کلیدواژه‌ها

معنای لغوی اخلاق، معنای اصطلاحی اخلاق، تعریف اخلاق به صفات نفسانی، تعریف اخلاق به رفتار، اخلاق اسلامی، اخلاق غربی معاصر.

Email: a.dirbaz@yahoo.com

۱. دانشیار دانشگاه قم

۲. دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

Email: m.aslani@yahoo.com

پذیرش نهایی ۱۳۹۴/۱۱/۲۷

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۹/۲۵

طرح مسأله

در گذشته و حال، ذیل عنوان "اخلاق" به مثابه یک مفهوم در کلی‌ترین معنای آن، تعاریف، مسائل و مباحث بسیاری از جانب دانشمندان و فلاسفه‌ی اسلامی و غربی مطرح شده است. به نظر می‌رسد، تلاش جهت یافتن اتفاق نظر بین این دانشمندان بی‌نتیجه است. هرچند ممکن است اتفاق نظرهایی مشاهده شود، ولی گستردگی و عمق اختلاف نظرها، توافقی‌ها را به جد تحت‌الشعاع خود قرار داده است. این تفاوتها بخصوص در میان دانشمندان و فلاسفه‌ی غربی بسیار بیشتر است و این پراکندگی و کثرت یکی از ویژگیهای شاخص فلسفه‌ی غرب است.

فلاسفه از اینکه "اخلاق"^۱ یا "فلسفه‌ی اخلاق"^۲ چیست و در نهایت چه باید باشد، همیشه تصورات گوناگونی داشته‌اند. هیچ نقطه‌ی ارشمیدسی متفق‌علیه که بتوان بر مبنای آن فلسفه‌ی اخلاق [= اتیک] را توصیف کرد، وجود ندارد زیرا طبیعت و منصب شایسته‌ی فلسفه‌ی اخلاق، خود مسأله‌ای است که بازار بحث و نزاع همیشه درباره‌اش گرم بوده است. (ادواردز، ۱۳۷۸، ص ۱۵) برجسته‌ترین جنبه‌ی بیانات اخلاقی معاصر این است که قسمت زیادی از آن برای ایراز اختلافات به کار رفته است، و قابل توجه‌ترین جنبه‌ی بحثهای مربوط به این اختلافات، خصلت پایان‌ناپذیری آنهاست. (مک اینتایر، ۱۳۹۰، ص ۲۹)

در این مقاله ابتدا چرخش اخلاقی غرب در دوران روشنگری تبیین می‌شود و پس از آن با بررسی ریشه‌ی سه لغت اصلی اخلاق روشن می‌شود که ریشه‌ی هر سه به خلق و صفات نفسانی باز می‌گردد. سپس نشان داده می‌شود که اخلاق در غرب معاصر از این معنا عدول کرده است و به آن توجهی نمی‌کند، در حالی که اخلاقیون مسلمان از توجه به صفات نفسانی و شخصیت انسان باز نمانده‌اند. در تأیید این مطلب نقل قولهای متعددی از منتقدین اخیر غربی نقل می‌شود که نسبت به عدم توجه غرب به فضایل انسانی عکس‌العمل نشان داده‌اند. سپس تعاریفی از علمای غربی و مسلمان از اخلاق ارائه می‌شود و بین آنها داوری می‌گردد و در پایان نتایج عدم توجه به صفات نفسانی و شخصیت عامل اخلاقی گوشزد می‌گردد.

۲- چرخش غرب در دوران روشنگری از اخلاق هنجاری به مباحث نظری اخلاق و تغییر ماهیت اخلاق

یکی از ویژگی‌های فلسفه‌ی اخلاق معاصر غربی عطف توجه آن از اخلاق هنجاری به مباحث نظری اخلاق است.

آقای کای نیلسون در این باره می‌گوید:

1 Ethics

2 Moral philosophy

« پی. اچ. ناول - اسمیت " در کتاب پرخواننده و متنفدش، "فلسفه‌ی اخلاق" (۱۹۴۵)، استدلال می‌کند که در گذشته فلاسفه‌ی اخلاق می‌خواست‌اند هدایتی کلی در خصوص اینکه، چه باید کرد، چه چیزی را باید دنبال کرد و چگونه رفتاری با دیگران باید داشت، به دست دهند. این نه بدان معناست که فلاسفه‌ای چون "افلاطون"، "ارسطو"، "اپیکور"، "هابز" و "جوزف باتلر" عملکردی چون روحانیون محلی یا هیأت مشورتی شهروندان داشته‌اند، زیرا آنها نمی‌خواست‌اند توصیه‌ی عملی تفصیل یافته درباره‌ی اینکه در یک موقعیت جزئی چگونه باید رفتار کرد ارائه کنند، بلکه معتقد بوده‌اند که می‌توانند نوعی "معرفت کلی" ولی سرنوشت ساز درباره‌ی خوب و بد اظهار و ابلاغ کنند. اعتقاد ایشان بر آن بوده است که چیزی همچون یک "قانون‌نامه‌ی اخلاقی" راستین یا نوعی "نظام اخلاق هنجاری" [اخلاق هنجاری] وجود دارد و فلاسفه می‌توانند نشان دهند که آن "قانون‌نامه" یا "نظام" کدام است....

[در مقابل] فلاسفه‌ی تحلیلی معاصر، در مقام ملاحظه‌ی فلسفه‌ی اخلاق، معمولاً تلقی کاملاً متفاوتی از وظیفه‌ی خویش دارند. "ناول - اسمیت" خود در رابطه با اخلاق گروان سنتی، به تعبیر آر.ام. هیر، "حامی آنها نه مقلد آنها" است. کتاب فلسفه‌ی اخلاق او نمونه‌ای از رهیافت معاصر است و به عنوان "مطالعه‌ی واژه‌ها و مفاهیمی که ما برای اخذ تصمیمات و نیز برای توصیه‌ها، اندرزها و ارزیابی رفتار استعمال می‌کنیم"، توصیف شده است. هدف مستقیم تحقیق "ناول - اسمیت" نه عمل، بلکه معرفت است. معرفت به "موارد استعمال یا نقشه‌های زبان اخلاقی"، یا به بیان دیگر، معرفت به "معانی مفاهیم اخلاقی". « (ادواردز، ۱۳۷۸، ص ۱۸-۱۵)

مک اینتایر در فصل چهارم کتاب "در پی فضیلت"، با عنوان "فرهنگ روشنگری و طرح توجیه عقلانی اخلاق"، دیدگاهی را درباره‌ی تأثیر عصر روشنگری در تغییر اخلاق بیان می‌کند که بسیار غلیظ‌تر از آن چیزی است که در بالا مطرح شد. او می‌نویسد:

« آن‌چه می‌خواهم مطرح کنم این است که مقاطع اساسی موجود در تاریخ اجتماعی که اخلاق را تغییر دادند و تجزیه کردند و اگر دیدگاه افراطی من صحیح باشد، تا حد زیادی اخلاق را کنار گذاشتند - و در نتیجه "خود" عاطفه‌گرا را همراه با شکل ارتباط و شیوه‌های گفتاری خاص آن ممکن ساختند - مقاطعی در تاریخ فلسفه بودند که تنها در پرتو آن تاریخ می‌توان فهمید که چگونه ویژگی‌های گفتار اخلاقی روزمره‌ی معاصر به این حالت [کنونی] درآمدند. « (مک اینتایر، ۱۳۹۰، ص ۷۶) منظور مک اینتایر که آن را در همین فصل چهارم توضیح می‌دهد این است که: تحولات اجتماعی دوران روشنگری که هم بر مردم عادی و هم بر دانشگاهیان و قشر تحصیل کرده به یکسان تأثیر گذاشته است، باعث دوری غرب از توجه به دین و اخلاق سنتی شده است،

همان چیزی که او آن را اخلاق فضیلت می‌نامد و بازگشت به آن را لازم می‌داند. این گذر از اخلاق هنجاری به مباحث نظری اخلاق در غرب که خود محصول تحولات دوران روشنگری پس از قرون وسطی است، باعث بروز مسائل جدیدی شد که یکی از مهمترین آن‌ها چرخش دیدگاه فلاسفه و دانشمندان غربی نسبت به ماهیت اخلاق بود. چرخشی که در اخلاق اسلامی (اخلاق مطرح شده توسط فلاسفه و علمای اخلاق اسلامی) رخ نداد. این چرخش عبارت است از: تغییر نگرش غرب از توجه به "نفس و صفات نفسانی" که باطن اخلاق است به "رفتار" که ظاهر اخلاق است. امروزه در مغرب زمین بسیاری از محققان و فلاسفه مانند "الصدر مک ایتنایر"، "جولیا درایور"، "فلیپا فوت"، "جی. اچ. ون رایت"، "جی. بی. اشنی‌وایند"، "برنارد ویلیامز"، "د. پارفیت"، "فیلیپ پتیت"، و "مایکل اسمیت"، "پیتر گیچ"، "پیتر ریلتن" و ... به این مطلب به خصوص در غالب اخلاق فضیلت که معطوف به فضایل و صفات اخلاقی عامل اخلاقی است، توجه کرده‌اند و درباره‌ی آن سخن گفته‌اند. سخن اصلی این محققان که ما پس از این در جای خود به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد این است که: «فلسوفان اخلاق دوران پیشامدرن بیش و پیش از "کنش" فاعل سراغ "منش" او می‌رفتند. آن‌ها "فضیلت" را در خیم و خوی "فاعل"، یعنی آن‌چه در شخصیتش نهادینه شده است، می‌جستند. در دوران مدرن، چرخش بسیار مهمی در فلسفه‌ی اخلاق روی داد. پس از هیوم فلسفه‌ی اخلاق شاهد گرایشی در جهت عدم توجه به ارزیابی "منش [= شخصیت] و فضیلت" و توجه به ارزیابی "کنش [= عمل]" بوده است.» (پیک حرفه، ۱۳۹۴، ص ۶۷)

برای تبیین این چرخش در اخلاق غربی و آن ثبات در اخلاق اسلامی، ابتدا لازم است سه واژه‌ی اصلی اخلاق در جهان غرب و جهان اسلام یعنی "Ethics"، "Moral" و "اخلاق" را مورد بررسی قرار دهیم تا عدم پایبندی غرب به معنای حقیقی اخلاق روشن شود.

۳- ریشه‌یابی واژه‌های "Ethics"، "Moral" و "اخلاق"

از آنجا که در زبان انگلیسی دو واژه‌ی "Ethics" و "Moral"؛ و در زبان فارسی واژه‌ی "اخلاق"، واژه‌های اصلی این علم‌اند و سایر واژه‌ها از این سه واژه مشتق شده‌اند، ما نیز همین سه واژه را ریشه‌یابی می‌کنیم.

۳-۱- Ethics

در فرهنگ لغت لانگ‌من درباره‌ی واژه‌ی "Ethics" می‌خوانیم: ریشه‌ی این واژه از کلمه‌ای به زبان فرانسوی قدیمی (باستانی) [یعنی] (Ethique) است، به معنای "اصول اخلاق"، که آن هم از کلمه‌ی یونانی "Ethikos" گرفته شده که ریشه‌ی آن در همان زبان یونانی "ethos" به معنای "صفات و شخصیت انسان" است.

این لغت‌نامه کلمه‌ی "ethos" را این‌گونه معنا کرده است: "مجموعه‌ای از عقاید و حالات اخلاقی که نوعاً مربوط به گروه خاصی [از انسانها] هستند."^۱ و جمله‌ی زیر را به عنوان مثالی مطرح می‌کند که کلمه "ethos" در آن به کار رفته است: "جامعه‌ای که مردم در آن بر اساس اصول اخلاقی "مهربانی" و "مشارکت" زندگی می‌کنند."^۲

در سایت ویکی‌پدیا^۳ نیز دقیقاً همان مطالب فرهنگ لغت لانگ من ذکر شده، فقط دو نکته اضافه دارد: "ریشه‌یابی لغت Ethics: [لغت Ethics] از ethique فرانسوی قدیم [گرفته شده است]، [که آن نیز] از ethica لاتین متأخر [گرفته شده]، [که آن نیز] از ethike یونان باستان [گرفته شده]، [که آن نیز از] ethikos به معنای "از یا برای اخلاق"، "اخلاق" و "بیان‌کننده‌ی شخصیت" [گرفته شده]، [که آن نیز] از ethos به معنای شخصیت و سرشت اخلاقی [گرفته شده است]."^۴

کم و بیش همین مطالب در مراجع و سایتهای معتبر دیگر مانند: "Dictionary.com"، "Online etymology dictionary"، و ... وجود دارد که برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

۳-۲- Moral

درباره‌ی ریشه‌ی واژه‌ی "Moral" در سایت "Dictionary.com" چنین آمده است: «"Moral" [به معنای] "مربوط به شخصیت یا سرشت" [است] (خوب یا بد)، [که] از فرانسوی قدیمی "Moral" [گرفته شده است] و [نیز] مستقیماً از "Moralis" لاتینی [به معنای] "رفتار صحیح شخص در جامعه" [گرفته شده]. [همچنین] مرتبط است با واژه‌ی "Manners" که توسط سیسرو به هنگام ترجمه‌ی [واژه‌ی] یونانی "ethikos" وضع شد. [همچنین] برگرفته شده است [از] [واژه‌ی] لاتین "Mos" (در حالت مضاف‌الیه‌ی "Moris") [به معنای] "خو و خصلت شخص"^۵»

¹The set of ideas and moral attitudes that, are typical of a particular group

² A community in which people lived according to an ethos of sharing and caring

³ www.wikipedia.com

⁴ Etymology of Ethics: From old French ethique, from Late Latin ethica, from ancient Greek (ethike), from (ethikos, "of or for morals, moral, expressing character"), from (ethos, "character, moral nature")

⁵ "pertaining to character or temperament" (good or bad), from Old French moral and directly from Latin moralis "proper behavior of a person in society," literally "pertaining to manners," coined by Cicero ("De Fato," II.i) to translate Greek ethikos (see ethics) from Latin mos (genitive moris)

در سایر مراجع و سایت‌های معتبر نیز، کم و بیش، همین مطالب آمده است.^۱ مک اینتایر درباره‌ی همین واژه‌ی و تحولات آن در طول تاریخ می‌نویسد:

« به یک واقعیت بسیار تکان دهنده توجه کنید. در فرهنگ عصر روشنگری زبان نخست گفتار علمی دیگر زبان لاتینی نبود، اما به عنوان زبان دوم یادگیری باقی ماند. در زبان لاتینی همچون زبان یونان باستان، هیچ کلمه‌ای که ترجمه‌ی صحیح آن کلمه‌ی "Moral (اخلاقی) در زبان ما" باشد وجود ندارد. به عبارت دیگر چنین کلمه‌ای تا قبل از این که کلمه‌ی "Moral ما" به زبان لاتینی از راه ترجمه باز گردانده شود وجود نداشت. مطمئناً کلمه‌ی Moral به لحاظ ریشه شناسی خَلْف کلمه‌ی Moralis است. اما کلمه‌ی Moralis همچون سَلَف یونانی‌اش Ethikos به معنای آن چیزی است که مربوط به منش باشد. » (مک اینتایر، ۱۳۹۰، ص ۸۰)

تحقیق فوق ما را به یک واقعیت بسیار مهم رهنمون می‌شود و آن این‌که: ریشه‌ی هر دو واژه‌ی اصلی اخلاق در غرب که بیانگر حقیقت اخلاق‌اند، اشاره به "صفات نفسانی" یعنی "خُلُق"، "منش" و "شخصیت" انسان دارند نه "کنش" و "فعل" او.

۳-۳- اخلاق

در زبان عربی اخلاق جمع "خُلُق" و "خُلُق" می‌باشد، راغب می‌گوید خَلَقَ با خُلُق در اصل یکی هستند. همچون شَرِب و شَرِب؛ و صَرَم و صَرَم. و لکن خَلَق اختصاص یافته است به کیفیات و شکل‌ها و صورتهایی که به واسطه‌ی چشم دیده می‌شود و درک می‌گردد و خُلُق ویژه‌ی نیروها و سرشت‌هایی است که با بصیرت فهمیده می‌شود (غیر محسوس‌اند). خداوند متعال می‌فرماید: "إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ" یعنی: "تو [پیامبر (ص)] بر صفات بزرگی هستی". بنابراین اگر گفته شود فردی دارای خُلُق خوب و خُلُق خوب می‌باشد یعنی هم از نظر ظاهر و اندام و اعضا زیباست و هم دارای صفات باطنی و اخلاقی خوب می‌باشد. در مُعْجَم مَقَابِيسِ اللُّغَةِ می‌گوید: ماده‌ی "خا" و "لام" و "قاف" (خلق) به دو معنی اصلی آمده است یکی "تقدیر الشیء" به معنی "اندازه قرار دادن اشیاء" و دوم "ملاسه الشیء" به معنای "نرم بودن اشیاء". سپس می‌گوید: "... و من ذلك، الخُلُق و هی السجیه؛ لِأَنَّ صَاحِبَهُ قَد قَدَّرَ عَلَيْهِ." [یعنی] "... و از همین ماده است خُلُق که همان سرشت است، چون صاحب سرشت بر این اندازه و خصوصیت قرار داده شده است". در المصباح المنیر نیز می‌گوید: "الخُلُق بضم التین السجیه" [یعنی] "خُلُق با دو ضمه به معنای سرشت است". « (مدرسی، ۱۳۸۸، صص ۱۶-۱۵)

مجموع این تحقیقات نشان می‌دهد که "ریشه‌ی واژه‌ی "اخلاق"، در زبان فارسی و

"one's disposition,"

۱ این ریشه‌یابی در بین مراجعی که مشاهده شد، کاملترین بود.

کلمات "Moral" و "Ethics" در زبان انگلیسی؛ هر سه به یک معنا و به همان معنایی است که علمای مسلمان علم اخلاق در بیانات خود از آن یاد کرده‌اند، یعنی "خُلُق"، "سرشت"، "خصلت" و ...؛ که به معنای "صفات درونی و غیر محسوس" است و به شخصیت درونی انسان مربوط می‌شود و نه صرفاً به "رفتار ظاهری" و یا "تعاملات اجتماعی" او.

اولاً یکسان بودن معنای این سه واژه از حیث ریشه‌ی آنها می‌تواند مؤید فطری بودن مسأله‌ی اخلاق در میان جوامع بشری و بیانگر این نکته باشد که حقیقت اخلاق برای انسان بما هو انسان یکی است. ثانیاً تحقیق در معنای لغوی حاصل از ریشه‌یابی این دو واژه^۱ در زبان انگلیسی نشان می‌دهد که معنای آنها، در غرب، در طول زمان دگرگون شده و کاربرد حقیقی و دلالت ضمنی و دقیق این دو اصطلاح طی قرن‌ها از معنای حقیقی خود "منحرف" شده است. این در حالی است که این معنا و کاربرد در اخلاق اسلامی بر روال صحیح خود باقی مانده و از مسیر خود منحرف نشده است.

۴- بیان چرخش و انحراف مفهوم و ماهیت اخلاق از دیدگاه برخی از محققان اخیر اخلاق در غرب

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، بسیاری از علمای اخلاق درباره‌ی این چرخش و انحراف سخن گفته و ابراز تأسف کرده‌اند. ما در این‌جا به برخی از این سخنان اشاره می‌کنیم. «موضوع "فضایل" و "ردایل" سالها بود که توسط فلاسفه‌ی اخلاقی که در مدارس فلسفه‌ی تحلیلی کار می‌کردند، مورد غفلت واقع شده بود. اعتقاد ضمنی مورد قبول دیگر این بود که: مطالعه درباره‌ی فضایل و ردایل، جزئی از مطالعه‌ی بنیادین اخلاقی نیست؛ و چون فلاسفه‌ی بزرگی مانند "کانت"، "میل"، "جی. ای. مور"، "دبلیو. دی. راس" و "اچ. ای. پریچارد"، که فلسفه‌ی اخلاق معاصر کاملاً ساخته و پرداخته‌ی آن‌هاست، آشکارا بر این نظر هم داستان بودند، این غفلت [از فضایل که به شخصیت انسان مربوط‌اند] زیاد تعجب‌برانگیز نیست. با این وجود اخیراً خیلی چیزها عوض شده است. طی ده پانزده سال اخیر فلاسفه‌ی بسیاری دیدگاه‌شان را به این موضوع تغییر داده‌اند. افراد برجسته‌ای مانند: "جی اچ وُن رایت" و "پیتر گیچ" (Foot, 2002, p.1)

جی. اچ وُن رایت نیز که فیلیپا فوت در مقاله‌ی خود به او اشاره می‌کند با فوت همداستان است و می‌نویسد: "فضیلت در اخلاق معاصر عنوانی فراموش شده است." (Von Wright, 1963, p.136). برنارد ویلیامز در مقاله‌ای با عنوان "عدالت به مثابه فضیلت"، که عنوان آن گویای منظور ویلیامز است، از عدالت به عنوان فضیلت شخصیت و منش یاد می‌کند.

(Williams, 2008, p.207). جولیا درایور در فصل آخر کتاب پیامدگرایی با عنوان "پیامدگرایی فراگیر"، می‌گوید که کسانی مانند "درک پارفیت" و "پیتر ریلتن"، به نقص و کمبود حضور عواملی غیر از عمل، یعنی عوامل مربوط به منش و شخصیت عامل اخلاقی، در افزایش خیر توجه کرده‌اند. جولیا درایور می‌گوید هرچند اخلاق، "عملی" است و به خاطر ماهیت عمل‌گرایانه‌اش روی "عمل" تمرکز می‌کند، اما عوامل دیگری نیز در افزایش خیر مؤثرند. (Driver, 2012, p.145). "درک پارفیت" درباره‌ی پیامدگرایی می‌گوید که یک هدف نهایی در اخلاق وجود دارد و آن این که پیامدها باید تا جایی که ممکن است و با به کار بردن هر چیزی (یا عاملی که منظورش عواملی غیر از "عمل" است) خیر باشند. و در ادامه دو راه را در افزایش خیر مؤثر می‌داند. یکی عمل و دیگری اعتقاد و انگیزه که مربوط به عامل اخلاقی هستند نه فعل. (parfit, 1984, p.24). فیلیپ پتیت و مایکل اسمیت در مقاله‌ای با عنوان "پیامدگرایی فراگیر" می‌نویسند: پیامدگرایی فقط اعمال و نتایج را تحت پوشش خود قرار نمی‌دهد بلکه امیال، اعتقادات، خلق‌ها، احساسات، رنگ چشم‌های ما، آب و هوا و هر چیز دیگری را نیز در بر می‌گیرد. (Pettit&smith, 2000, p.121).

از این دست بیانات و موضع‌گیری‌ها بسیار است و روز به روز هم بیشتر می‌شود که خود نوعی موضع‌گیری در قبال چرخشی است که بیان شد. ما به بیان همین مقدار از نقل قول‌ها بسنده می‌کنیم و یادآور می‌شویم: چرخش یاد شده باعث شده است که در "تعریف" اخلاق تغییر مهم و تأثیرگذاری رخ دهد که هم‌اکنون به آن می‌پردازیم. این مسأله از آن جهت اهمیت دارد که "تعریف" اخلاق مبدأ عزیمت محقق و دانشجوی اخلاق است و رویکرد او را به اخلاق جهت می‌دهد به گونه‌ای که اخلاق هرگونه تعریف شود، سایر مسائل مربوط به آن نیز همان‌گونه شکل می‌گیرند.

۵- تعریف (معنای اصطلاحی) "اخلاق" از دیدگاه فلاسفه و دانشمندان اسلامی و غربی

۵-۱- تعاریف و رویکردهای معاصر غربی از اخلاق

محققان و نویسندگان اخلاق معاصر در غرب تعاریف و رویکردهای مختلفی از اخلاق ارائه کرده‌اند. این تعاریف و رویکردها با وجود تمام اختلافاتی که دارند در یک امر مشترکند و آن تعریف اخلاق بر اساس عمل است نه بر اساس صفات نفسانی که ما به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

« اگر از ما درباره‌ی شخصی سؤال کنند که "اصول اخلاقی او چیست؟" روشی که با

پیمودن آن می‌توانیم بیشتر به درستی پاسخ اعتماد کنیم، مطالعه‌ی "اعمال" اوست. ... دلیل اینکه "اعمال" در وضعیت خاصی مبین اصول اخلاقی‌اند، این است که کارکرد "اصول اخلاقی"، هدایت "سلوک" و "رفتار" است. همین نکته است که فلسفه‌ی اخلاق را شایسته‌ی مطالعه می‌کند، زیرا پرسش "چه عملی را باید انجام دهم؟" پرسشی است که نمی‌توانیم مدت زیادی از آن طفره رویم. « (هیر، ۱۳۸۳، صص ۳۸-۳۷)

همانطور که مشاهده می‌شود ریچارد مروین هیر، بیشتر روی "اعمال"، "رفتار" و "سلوک" تأکید دارد و نه بر روی "صفات نفسانی" انسان.

« ... اخلاق به این معنا همان چیزی است که اسقف باتلر، "نهاد اخلاقی زندگی" نامیده است. ... [این اخلاق] از یک جهت کار و باری "اجتماعی" است، نه صرفاً کشف و ابداعی که فرد برای هدایت خودش کرده باشد. اخلاق نیز همانند زبان، کشور یا مذهب، قبل از فردی که به عضویت آن درآمده و کم و بیش در آن شرکت می‌جوید، موجود است و بعد از او نیز موجود خواهد بود. ... [همچنین اخلاق] به لحاظ مبادی، ضمانت‌های اجرا و کارکردهایش نیز اجتماعی است....

و اما اخلاق، لااقل آنگونه که در جهان غرب بسط یافته است، یک جنبه‌ی فردگرایانه‌تر یا پروتستانی‌تر نیز دارد. ... [که] استفاده از عقل و نوعی استقلال از ناحیه‌ی فرد را ترویج و حتی ایجاب می‌کند، از فرد می‌خواهد که در شرایط بلوغ و در حالت عادی، هرچند با نصایح شخص دیگر، خود تصمیم بگیرد و حتی او را به اندیشیدن درباره‌ی اصول و اهدافی که در پرتو آنها تصمیم می‌گیرد، وا دارد. اخلاق یک "نهاد اجتماعی زندگی" است، ولی نهادی است که "خودراهبری" یا "استقلال رأی عقلانی" را در اعضایش ترویج می‌کند و به تعبیر ماتیو آرنولد از ما می‌خواهد که " ... حاکم بر خویش و در آستانه‌ی قانون باشیم. " « (فرانکنا، ۱۳۸۰، صص ۲۶-۲۱)

در اینجا نیز مشاهده می‌شود که بیشترین تأکید آقای فرانکنا بر روی جنبه‌ی "اجتماعی" اخلاق است و به اخلاق به عنوان یک خصوصیت نفسانی، آنگونه که معنای اولیه‌ی Ethics و Moral اقتضا دارد، توجه نمی‌کند.

فولکیه نیز اخلاق را چنین تعریف می‌کند:

« مجموع قوانین "رفتار" که انسان به واسطه‌ی مراعات آن می‌تواند به هدفش برسد. « (مدرسی، ۱۳۸۸، ص ۱۸)

آقایان ریچارد پاپکین و اوروم استرول اخلاق را اینگونه تعریف می‌کنند.
« این کلمه [اخلاق]، بیشتر بر مجموعه‌ای از قواعد و اصول که آدمیان را در زندگی به کار می‌آید، دلالت دارد. بدین سان ما از اخلاق پزشکی سخن می‌گوییم و منظورمان از این عبارت

قواعدی است که "سلوک" و "رفتار" پزشکان را با "یکدیگر" و با "بیمارانسان" منظم و رهبری می‌کند. « (پاپکین و استرول، ۱۳۷۸، ص ۸)

مایکل پالمِر نیز درباره‌ی اخلاق هنجاری چنین نظر می‌دهد:

« هنگامی که می‌کوشیم معیارها یا قواعدی را فراهم آوریم تا ما را در تشخیص افعال صواب از خطا یا مردّم خوب از بد مدد رسانند، [در حقیقت] سرو کارمان با اخلاق هنجاری است. تکرار می‌کنم که در اخلاق هنجاری می‌کوشیم تا با ابزار عقلانی به مجموعه‌ای از معیارهای قابل قبول دست یابیم تا ما را در تعیین اینکه چرا "فعل" خاصی صواب یا شخص خاصی خوب خوانده می‌شود قادر سازد. « (پالمِر، ۱۳۸۹، ص ۱۹)

جرج ادوارد مور نیز وقتی در طلیعه‌ی کتابش از مذهب اصالت فایده می‌گوید، از "رفتار" آدمی سخن به میان می‌آورد، نه از "خلق" و "سرشت" او و در سرتاسر کتابش نیز به خصلتهای درونی انسان توجهی نمی‌نماید.

« چنانکه تقریباً همه کس قبول دارد که علی‌القاعده باید از ارتکاب بعضی از انواع افعال پرهیز کرد و در بعضی شرایط که مدام پیش می‌آید علی‌القاعده مرجح است که به شیوه‌های مقرر "عمل کرد" نه به شیوه‌های دیگر. به علاوه، اتفاق نظر متناهی هست بر سر این معنی که ای کاش بسیاری از اموری که در جهان روی می‌دهد هرگز روی نمی‌داد، یا دست کم به این فراوانی که روی می‌دهد روی نمی‌داد؛ و ای کاش پاره‌ای دیگر از امور بیش از آنچه روی می‌دهد روی می‌داد. « (مور، ۱۳۶۶، ص ۱)

کانت نیز در فلسفه‌ی خود با صراحت هرچه تمام تر "نفس" و "شهود عقلی" [شهود نفسانی] را انکار نموده، سه مسأله‌ی خدا، نفس و جهان را خارج از درک عقل نظری می‌داند. و آنها را در عقل عملی به گونه‌ی خاص خود تأیید می‌نماید. وی در مورد شهود عقلی می‌گوید:

« اما اگر مقصود از "شیء فی نفسه" متعلق یک شهود غیر حسی باشد، در آن صورت، نوع خاصی از شهود را مفروض گرفته‌ایم، یعنی شهود عقلی، و این شهود شهودی نیست که ما واجد آن باشیم. ما حتی قادر به درک امکان آن هم نیستیم. « (Kant, 1964, B307)

بدیهی است کسی که نه شهود عقلی را قبول دارد و نه ادراک ما از نفس را، نخواهد توانست اخلاق را به صفات نفسانی تعریف کند. اصول اخلاقی وی نیز شاهد این مدعاست که وی به رفتار و عمل توجه دارد و نه به صفات نفسانی.

۱- فقط وقتی "عملی" ارزش اخلاقی دارد که از سرّ وظیفه انجام شود.

۲- ارزش اخلاقی "عمل" وابسته به قاعده‌ای است که عمل بر آن مبتنی است، نه موفقیت عمل در تحقق غایت یا هدفی مطلوب.

۳- وظیفه، ضرورت "عملی" است که از سرّ اقدام به قانون انجام گیرد.

۴- "عمل" تنها در صورتی از سرِ وظیفه انجام می‌شود که از سرِ اقدام به قانون عملی انجام گیرد. « (اونی، ۱۳۸۱، ص ۴۴)

این تعاریف و رویکردها در باب اخلاق در مغرب زمین، که نقطه‌نظر غالب اخلاقدانان معاصر غربی است؛ با تعاریف و بیانات غالب دانشمندان مسلمان در این باب مغایرت دارد. در تعاریف و بیانات دانشمندان مسلمان در باب اخلاق بیشتر روی "خُلُق" و "صفات درونی" انسان تکیه شده است نه روی "رفتار" و "سلوک"، هرچند این دانشمندان به رفتار و اعمال بی‌توجه نیستند.

۵-۲- تعاریف و رویکردهای علما و فلاسفه‌ی مسلمان از اخلاق

محقق طوسی در تعریف علم اخلاق می‌گوید:

« آن [اخلاق] علمی است به آنکه نفس انسان چگونه خُلُق کسب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده‌ی او از او صادر می‌شود جمیل و محمود بُود. « (طوسی، ۱۳۵۶، ص ۴۸)

از این واضح‌تر و شاید دقیق‌تر بیانات مرحوم نراقی در جامع‌السعادات است.

« علم اخلاق، دانش صفات مُهلکه و مُنجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلق گردیدن به صفات "نجات بخش" و رها شدن از صفات "هلاک کننده" می‌باشد. « (نراقی، ۱۳۸۳، صص ۳۴-۳۵)

ابوعلی مسکویه نیز اخلاق را اینگونه توصیف می‌کند:

« علم اخلاق، دانش اخلاق و سجایایی است که موجب می‌شود جمیع کردار انسان زیبا باشد و در عین حال آسان و سهل از او صادر شود. « (مسکویه، ۱۳۷۳، ص ۲۷)

اما سخنان مرحوم سید عبدالله شُبّر در این باب شنیدنی است.

« صورت باطنی، [یعنی] "خُلُق" انسان، مانند صورت ظاهریش، "خُلُق"، دارای هیأت یا ترکیبی زشت یا زیباست. بنابراین خُلُق انسان همان هیأت و قیافه‌ی ثابت نفسانی انسان است که به آسانی و بدون تفکر باعث صدور افعال انسان می‌شود؛ اگر افعالی که از این هیأت و قیافه‌ی ثابت نفسانی صادر می‌شود شرعاً و عقلاً پسندیده باشد، این هیأت را "خُلُق نیکو" می‌گویند و اگر زشت و ناپسند باشند، "خُلُق بد" نامیده می‌شود. البته ممکن است به ندرت افعالی از انسان صادر شود که با افعال معمولی او تفاوت داشته باشد، ولی این افعال و حرکات نادرالوقوع اخلاقیات انسان را تشکیل نمی‌دهند و حاکی از صورت باطنی او نیستند. مثلاً کسی که گاهی به خاطر مسائل عارضی بخشش می‌کند تا زمانی‌که سخاوت در نفس او رسوخ نکند و ثابت نشود "سخاوت‌مند" نامیده نمی‌شود، لذا در تعریف خُلُق گفتیم: "قیافه و هیأت ثابت نفسانی". همچنین ممکن است گاهی کسی با تکلف و زحمت عملی را بر خود تحمیل کند، مثل کسی که با زحمت

بخشش می‌کند، این افعال نیز جزء اخلاقیات انسان نیستند و به همین خاطر گفتیم: "بدون تفکر و به آسانی باعث صدور افعال شود". پس باید توجه داشت که انجام کار و قدرت بر انجام آن و شناخت افعال هیچ‌کدام در زمره‌ی اخلاق یک انسان نیستند؛ زیرا ممکن است شخصی سخاوتمند باشد ولی به علت فقر یا مانع دیگری قدرت بر بخشش نداشته باشد و ممکن است شخصی بخیل باشد ولی به خاطر ریاکاری یا و مسائل دیگر بذل و بخشش کند. همچنین قدرت انسان نسبت به انجام کارهای خوب و بد یکسان است و نیز شناخت انسان از کارهای پسندیده و ناپسند به یک اندازه است؛ پس هیچ‌کدام از این امور از جمله‌ی اخلاق نیستند، بلکه اخلاق یک انسان همان صورت و هیأت نفسانی و باطنی اوست که از رسوخ یک سلسله صفات در نفس ترکیب یافته است. « (شبر، ۱۳۷۷، صص ۳۲-۳۱)

همانطور که مشاهده می‌شود مرحوم شبر افعال را جزء اخلاق نمی‌داند، یا به عبارت دقیق‌تر، "بالاصاله" جزء اخلاق نمی‌داند. ایشان "فعل" را تابع "خُلق" می‌داند که البته ممکن است بین این دو مطابقت وجود داشته باشد، یا وجود نداشته باشد. این بحث، بحث بسیار جالب و دقیقی است که ما پس از این به آن خواهیم پرداخت و بر اساس آن یک داوری خواهیم کرد، داوری‌ای بین "اخلاق اسلامی" و "اخلاق غربی معاصر".

مصباح یزدی نیز در باب اخلاق اینگونه سخن می‌گوید:

« اصولاً اخلاق، خواه به معنی صرف ملکات نفسانی باشد و خواه به معنایی وسیعتر و اعم از ملکات نفسانی، تا شامل افعال اختیاری انسان نیز بشود، یعنی جایگاه تبیین افعال خوب و بد هم در علم اخلاق باشد؛ در هر حال بستگی شدیدی با نفس دارد چرا که ملکات و افعال اختیاری هر دو از پدیده‌های نفسانی هستند. « (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۳)

پیشتر دیدیم که اخلاق از حیث ریشه‌ی لغوی، چه در زبان فارسی که ریشه‌ی عربی دارد و چه در زبان انگلیسی که ریشه‌ی یونانی دارد، به یک معنا است و آن معنا عبارت است از: "خُلق"، "سجایا" و "صفات باطنی و نفسانی". نتیجه‌ی بسیار مهم تحقیقی که صورت گرفت، و پیشتر نیز بیان شد، این است که این معنا در "اخلاق اسلامی" حفظ شده و "ثابت" مانده است، در حالیکه در "اخلاق غربی معاصر"، حفظ نشده و "تغییر" یافته است. در اخلاق اسلامی تعریفی که از اخلاق می‌شود همان معنای اولیه‌ی آن، یعنی "صفات نفسانی" است؛ درحالی‌که در اخلاق غربی معاصر به جای سخن گفتن از معنای اولیه‌ی اخلاق، سخن از "اعمال" و "رفتار" است و تعریفی که از اخلاق ارائه می‌شود بر اساس این واژه‌هاست. در اخلاق معاصر، نقطه‌ی مشترک، تقریباً تمامی تعاریف جدید از اخلاق، "رویگردانی از" و "عدم توجه به" صفات و خُلیقات نفسانی است. اهمیت توجه به تعریف اخلاق که پس از این درباره‌ی آن سخن خواهیم گفت از آن جهت است که تبعات اخلاقی با تعریف اخلاق آغاز می‌شود. هر تعریفی که از اخلاق

ارائه شود، رویکرد و وجهه‌ی توجه خواننده و محقق را به شدت تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

۶- کدام تعریف از اخلاق بهتر است؟ تعریف اسلامی یا تعریف غربی

حال وقت آن است که بین تعریف خصلت‌گرا و باطن‌گرای اسلامی از اخلاق، و تعریف رفتارگرای غربی از اخلاق "داوری" نماییم. داوری در این باره که: آیا نوع نگاه و تعریف اسلام از "اخلاق" "معقول"، یا دست کم "معقول‌تر" است؛ یا نوع نگاه و تعریف غرب معاصر از "اخلاق"؟

موضوع مورد مناقشه و داوری دقیقاً این است: آیا اگر در تعریف اخلاق از عناوین "خُلُق"، "خصلت"، "سرشت" و ... که متعلق به نفس انسان‌اند، استفاده شود و اخلاق بر اساس آنها تعریف شود بهتر است ("معقول" یا دست کم "معقول‌تر" است)؛ یا اینکه در تعریف آن از واژه‌های "اعمال" و "رفتار" استفاده شود بهتر خواهد بود؟ به عبارت دیگر نوع نگاه اسلام و اخلاق اسلامی به مقوله‌ی اخلاق، که "نفس و صفات آن" را در مرکز توجه خود قرار می‌دهد بهتر است ("معقول" یا دست کم "معقول‌تر" است)؛ یا نوع نگاه معاصر غربی که "رفتار و اعمال" را در مرکز توجه خود قرار می‌دهد و به "نفس و صفات نفسانی" یا اصلاً توجهی ندارد و یا اگر هم توجه می‌کند، این توجه بسیار محدود و در حاشیه است؟

برای اینکه محل نزاع کاملاً روشن شود لازم است به این نکته توجه کرد که هم می‌توان "خود انسان" و "خصلت‌های نفسانی" اش را متصف به "خوب"ی و "بد"ی کرد و هم "اعمال" و "رفتار" او را. حال سؤال این است: آیا بین یکی از این دو برای اتصاف به خوبی و بدی اولویت و تقدمی معقول وجود دارد یا هر دو در اتصاف به دو صفت "خوب" و "بد" جایگاهی یکسان دارند؟ آیا اتصاف انسان و خصلت‌های او به "خوب"ی و "بد"ی منشأ اتصاف اعمال و رفتار او به این دو صفت است یا بالعکس اتصاف اعمال و رفتار او به "خوب"ی و "بد"ی منشأ اتصاف انسان به این دو صفت است؛ یا اینکه اولویت و تقدمی در کار نیست و این اتصاف از هر دو جهت علی‌السویه است؟

ما برای انجام این داوری سه استدلال را ارائه می‌کنیم. استدلال اول مربوط می‌شود به بیانات مرحوم شُبْر و استدلال دوم و سوم مطالبی مستقلند. پس از آن نیز مؤیدی از آیات قرآن ذکر خواهیم کرد.

۶-۱- استدلال اول

این استدلال که آن را با یک سؤال آغاز می‌کنیم، به یک صفت اخلاقی، یعنی "نظاهر" مربوط می‌شود.

رابطه‌ی بین "خو و خصلت" انسان از یک طرف و "عمل و رفتار" وی از طرف دیگر، در

مورد کسی که عملی را از روی "تظاهر" انجام می‌دهد چیست؟

برای پاسخ به این پرسش لازم است به مثال‌های زیر توجه شود.

شخصی که دروغ‌گوست: دارای صفت نفسانی دروغ‌گویی است، رفتارش هم دقیقاً همین صفت را دارد یعنی قول او که فعلش است با واقع‌ای که از آن گزارش می‌دهد یکی نیست. این قول که فعل اوست، دروغ است. (صفت نفسانی = دروغ‌گو / فعل = دروغ)

شخصی که قاتل است: وصف نفسانی او قاتل است، رفتار او هم دقیقاً همین وصف را دارد. (صفت نفسانی = قاتل / رفتار = قتل)

اما شخص "متظاهر" به خاطر انجام فعلی که مستقیماً "تظاهر" است، متظاهراً نامیده نمی‌شود، بلکه ما او را به خاطر انجام فعل خاصی که صفت نفسانی باعث انجام آن در او نیست، متظاهر می‌نامیم.

شخصی که متظاهر است:

اولاً: دارای صفت نفسانی و روحیه‌ی تظاهر است که در شخص دیگری نیست.

ثانیاً: مثلاً خسیس است یعنی دارای روحیه‌ی خساست است. اما فعل او فعل سخاوتمندانه

است. در انظار مردم اموال خود را می‌بخشد. (صفت نفسانی = خساست / عمل = سخاوت)

نکته‌ی اصلی‌ای که باید مرکز توجه قرار گیرد این است که صفت تظاهر در انسان مابه‌ازاء

مستقیم رفتاری ندارد. (صفت نفسانی = تظاهر / فعل = #####)

ما از روی فعل او تشخیص نمی‌دهیم که متظاهر است بلکه از روی عدم تطابق صفت

نفسانی (خساست) و فعل (سخاوت) او این تشخیص را می‌دهیم. مثلاً به کرات در محافل

شخصی، که فرد متظاهر انگیزه‌ای برای تظاهر ندارد دیده‌ایم که خسیس است و باز دیده‌ایم که

در جمع است که سخاوتمند می‌شود. دقیقاً به همین دلیل است که تشخیص صفاتی مانند تظاهر

دشوار و زمان‌بر است. علتش این است که مابه‌ازاء مستقیم فعلی ندارد. بسیاری از صفات نفسانی

این‌گونه‌اند و مابه‌ازاء فعلی ندارند. مثلاً انسان صفتی نفسانی به نام "حسد" دارد ولی فعلی به نام

حسد ندارد. فعل کسی که حسادت می‌ورزد، در قالب افعالی مانند قتل، آزار و اذیت، تهمت، غیبت

و سایر اعمال مشابه بروز می‌کند. حسادت به صفت نفسانی و انگیزه‌ی او مربوط می‌شود و اگر ما

به فعل او که مثلاً قتل یا تهمت است صفت "حسدورزانه"، و نه حسد، می‌دهیم به خاطر این

است که این فعل او یعنی قتل یا تهمت بیانگر خصلت باطنی و انگیزه‌ی اوست که حسادت است.

صفاتی دیگری نیز مانند "کینه" همین‌طورند. انسان صفتی نفسانی به نام "کینه" یا

"کینه‌توزی" دارد ولی فعلی به نام کینه ندارد و اگر ما به فعل کسی که بیانگر کینه‌ی اوست،

مثلاً قتل یا آزار و اذیت و ... صفت "کینه‌توزانه" می‌دهیم، به خاطر صفت نفسانی و انگیزه‌ی

اوست که در فعلش یعنی قتل و آزار و اذیت متجلی شده است و خود فعل او کینه نام ندارد. پس

ما صفات نفسانی‌ای داریم که مابه‌ازاء مستقیم رفتاری ندارند بلکه در رفتارهای دیگر شخص متجلی می‌شوند.

مثال خیلی روشن‌تر در این باب مسأله‌ی نفاق است. از شخص منافق فعل معینی که مشخصاً وصف نفاق به خود بگیرد سر نمی‌زند؛ بلکه این صفت به خاطر "عدم تطابق" بین "اعتقاد قلبی و نفسانی" وی با "اعمال"ش به وی داده می‌شود و هیچ مابه‌ازاء فعلی معینی ندارد. شخصی که به لحاظ اعتقادی کافر است و بنا به مصالحی ابراز ایمان می‌کند و در خفا دست به اقداماتی علیه پیامبر (ص) و مؤمنین می‌زند، هیچکدام از اعمال وی مستقیماً مصداق نفاق نیستند؛ مصداق نفاق همان "عدم تطابق" است.

در مقام مقایسه می‌توان گفت که انسان افعالی به نام "دروغ"، "تهمت"، "قتل"، "دزدی" و ... دارد اما افعالی به نام "تظاهر"، "ریا"، "نفاق"، "حسادت"، "کینه" و ... ندارد بلکه افعال دیگر او مانند دروغ، تهمت، قتل، دزدی و ...، متصف به صفات "متظاهرانه"، "ریاکارانه"، "منافقانه"، "از روی حسد" و "کینه‌توزانه" می‌شوند که بیانگر انگیزه و صفات نفسانی او هستند نه بیانگر عملی به نام تظاهر، یا نفاق یا ... و به همین دلیل است که چنین صفات نفسانی در اعمال دیگر انسان یعنی دروغ، تهمت، قتل، و ... متجلی می‌شوند و خود مابه‌ازاء فعلی ندارند.

می‌توانیم بر اساس بیانات فوق استدلالی به صورت زیر تنظیم کنیم.

۱) انسان دارای "صفات نفسانی" است.

۲) انسان دارای "عمل" است.

۳) اخلاق را می‌توان هم بر اساس "صفات نفسانی" انسان تعریف کرد و هم بر اساس "عمل" او.

۴) انسان صفات نفسانی‌ای دارد که مابه‌ازاء رفتاری ندارد.

۵) اگر بخواهیم اخلاق را بر اساس عمل تعریف کنیم برخی از صفات نفسانی که مابه‌ازاء فعلی ندارند، مانند تظاهر، ریا، نفاق و ... از شمول تعریف بیرون می‌مانند.

۶) نتیجه این‌که: بهتر است اخلاق را بر اساس صفات نفسانی تعریف کنیم، آن‌گونه که علمای اخلاقی مسلمان این کار را انجام داده‌اند.

۴-۲- استدلال دوم

این استدلال را هم که به استدلال اول بی‌ربط نیست ولی می‌تواند به عنوان استدلالی مستقل مطرح شود، با یک مثال آغاز می‌کنیم.

شخصی از دوستش مقداری پول، مثلاً یک میلیون تومان، برای قرض طلب می‌کند. دوستش هم این پول را به وی پرداخت می‌کند. ما این عمل را در شش فرض متفاوت از لحاظ

نیت "قرض دهنده" بررسی می‌کنیم.^۱

فرض اول: با اینکه قرض دهنده خودش به این پول محتاج است، ولی با خود می‌گوید این شخص از من محتاج‌تر است و من برای رضای خدا این پول را به او قرض می‌دهم.
فرض دوم: شخص قرض دهنده به پول احتیاج ندارد ولی با خود می‌گوید این شخص محتاج است و من برای رضای خدا این پول را به او قرض می‌دهم.
فرض سوم: شخص قرض دهنده با خود می‌گوید این شخص یک انسان است و من هم یک انسان هستم، هر انسانی باید در چنین مواقعی به انسان دیگری که محتاج است کمک نماید.

فرض چهارم: شخص قرض دهنده با خود می‌گوید امروز او به من محتاج است ممکن است فردا من به او محتاج شوم. امروز، من به او کمک می‌کنم، تا فردا روزی او به من کمک نماید.

فرض پنجم: شخص قرض دهنده با خود می‌گوید پدر این دوستم فلان کاره است و ممکن است کار من به او بیفتد امروز، من به او کمک می‌کنم تا موقعی که به او احتیاج داشتم، او کارم را انجام دهد.

فرض ششم: شخص قرض دهنده برای شخص محتاج نقشه می‌کشد. بدین ترتیب که پول را به او می‌دهد تا اعتماد او را جلب کند و از او سوءاستفاده نماید و از این راه او را به امری بسیار خطرناک، مثلاً اعتیاد بکشاند.

البته این مسأله همان مسأله‌ای است در اخلاق از آن تحت عنوان (حسن فعل / حسن فاعلی) بحث می‌شود که ما آن را این‌گونه مطرح کردیم.

همین‌طور که مشاهده می‌شود، عمل خارجی در این شش فرض یک چیز بیشتر نیست و آن عبارت است از "کمک مالی شخصی به دوستش به میزان یک میلیون تومان به عنوان قرض".
ظاهر عمل در هر شش فرض و هر فرض دیگری که مشابه آن در نظر گرفته شود یکسان است. اما آیا این افراد از نظر اخلاقی یکسانند؟ آیا می‌توان گفت ما کاری به نیت آنها که مربوط به نفس و باطن آنها است، نداریم؛ آنها مقدار معینی پول به شخصی که محتاج است داده‌اند، نیت آنها هر چه می‌خواهد باشد؛ آنها به لحاظ اخلاقی کار خوبی کرده‌اند؟! مسلم است که این‌طور نیست. درست است که اگر فقط و فقط فعل آنها را در نظر بگیریم (حسن فعلی) می‌توانیم بگوییم، از حیث کمک به شخص محتاج کار "خوب"ی صورت گرفته است؛ ولی ما شخص اول

۱ فرض ما بر این است که تمام قرض دهنده‌ها در نیت خود صادقند. نکته‌ی دیگر اینکه این فرض‌ها می‌تواند بسیار متنوع باشد.

را (در فرض اول) "ایثارگرِ مخلص"، دومی را "مخلص"، سومی را "انساندوست"، چهارمی را "عافیت طلب"، پنجمی را "فرصت طلب" و ششمی را "جانی و فریبکار" می‌نامیم و مسلم است که این صفات ابدأً مربوط به فعلی که انجام داده‌اند نیست. پس مربوط به چیست؟ مربوط به "خُلُق"، "سرشت" و "صفت نفسانی" آنهاست.

در این مورد و موارد مشابه دیگر نیز ما هرگز از ظاهر فعل نخواهیم توانست این همه صفت نفسانی متفاوت را تشخیص دهیم. بلکه تشخیص این نیت که به تعبیر روایات روح عمل را تشکیل می‌دهند و عمل بر اساس آن‌ها ارزشگذاری می‌شود، بسیار سخت است و نیازمند مشاهده‌ی اعمال و رفتارهای مختلف شخص است، تا آن صفت نفسانی شناخته شود.

این مطلب همان چیزی است که در احادیث روایت شده از معصومین علیهم‌السلام آمده است. "الاعمالُ بِالنِّیَّاتِ" (حجتی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴) یعنی: "[چگونگی] اعمال [وابسته] به نیت است." یا "نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ نِیَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَ كُلُّ عَامِلٍ یَعْمَلُ عَلٰی نِیَّتِهِ". (کلینی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴-۱۳۳) یعنی: "نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت کافر از عملش بدتر است. هر عمل‌کننده‌ای بر اساس نیتش عمل می‌کند". مفاد این روایات بیان می‌دارد که اصل، حقیقت و ریشه‌ی یک عمل در نیت و باطن شخص است و باطن و صفات باطنی اصل است نه عمل.

بر اساس بیانات فوق می‌توانیم استدلال زیر را تنظیم کنیم.

(۱) انسان دارای "صفات نفسانی" است.

(۲) انسان دارای "عمل" است.

(۳) اخلاق را می‌توان هم بر اساس "صفات نفسانی" انسان تعریف کرد و هم بر اساس "عمل" او.

(۴) افعالی وجود دارند که با نگاه ظاهری به آن‌ها یک صفت نفسانی بیشتر از آن‌ها استنتاج نمی‌شود در حالی که صفات نفسانی متعدد و متناقضی می‌تواند داعی آن عمل باشد.

(۵) اگر بخواهیم اخلاق را بر اساس عمل تعریف کنیم بدین معنی است که عمل را ملاک ارزشگذاری اخلاقی قرار داده‌ایم. در این صورت بسیاری از ارزشهای اخلاقی "بد به خوب" بدل می‌شوند. زیرا فعلی که ظاهرش (حسن فعلی‌اش) خوب است ولی نیت صاحبش (حسن فعلی‌اش) بد است، مانند مثال فوق و هزاران مثال دیگر، باید خوب تلقی شود.

(۶) پاسخ به یک اشکال: ممکن است بر مقدمه‌ی ۵ این اشکال وارد شود که چه اشکالی

۱ منیه المرید تألیف شهید ثانی ص ۲۷ و کنز العمال ج ۳ صص ۴۲۴-۴۲۲. (این آدرس‌ها برگرفته از کتاب آداب تعلیم و تربیت است).

دارد ما اخلاق را بر اساس عمل (حسن فعلی) تعریف کنیم ولی ملاک ارزشگذاری آن همان نیت (حسن فاعلی) باشد؟ به عبارت دیگر مستشکل می‌گوید: تعریف اخلاق بر اساس عمل با نحوه‌ی ارزشگذاری آن منافاتی ندارد. پاسخ ما این است که وقتی می‌شود، بلکه بهتر است اخلاق را بر اساس موضوعی "ابهام‌زا" تعریف کرد، چرا باید آن را بر اساس موضوعی "ابهام‌زا" بلکه "مشکل‌زا" تعریف کنیم؟

۷ نتیجه این‌که: بهتر است اخلاق را بر اساس صفات نفسانی تعریف کنیم، آن‌گونه که علمای اخلاقی مسلمان این کار را انجام داده‌اند و مهم‌تر این‌که با روایات معصومین علیهم‌السلام، لا اقل سازگارتر است.

۴-۳- استدلال سوم

استدلال سوم مبتنی بر بررسی این نکته است که: آیا آثار ماندگارِ افعال اخلاقی متوجه "صفات نفسانی" انسان است یا "خودِ این افعال"؟

می‌دانیم که انسان در بدو تولد دارای استعدادهای فراوان جسمی و روحی (نفسانی) است. یعنی هم جسم او و هم روحش در حال رشد و بالندگی هستند. امروزه معمولاً از تکامل روحی با عنوان شکل‌گیری شخصیت یاد می‌شود، ما هم در اینجا همین اصطلاح را به کار می‌بریم. بین شخصیت انسان و اعمال او، از حیث تأثیرگذاری، رابطه‌ای دو طرفه وجود دارد. شخصیت هر فردی منجر به صدور اعمالی از او می‌شود که متناسب با آن است. اعمال وی نیز در شکل‌گیری شخصیتش مؤثر است. حال سؤال این است که بین این دو، یعنی بین "شکل‌گیری شخصیت" انسان و "اعمال و رفتار" او کدامیک اصل و کدامیک فرع است؟ به نظر می‌رسد از آنجا که اعمال انسان، از حیث "ظاهر" در زمان متصرم و نابود می‌شوند و آنچه باقی می‌ماند شخصیت انسان است، می‌توان نتیجه گرفت که "شخصیت" یعنی همان نفس انسان اصل است و "رفتار" وی فرع. معنی این سخن این است که آثار ماندگارِ افعال اخلاقی متوجه نفس انسان و صفاتی است که این نفس به خود می‌گیرد، نه متوجه خودِ ظاهریِ این افعال.

توضیح اینکه: "ظاهر" رفتار و اعمال انسان در طبیعت از بین می‌رود و آنچه باقی می‌ماند نفس و شخصیت اوست. تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی که در رفتار و اعمال رخ می‌دهد، در نهایت موجب شکل‌گیری نفس و شخصیت انسان می‌شود که باقی است و نکته‌ی مهم هم همین است، یعنی "ظاهر" اعمال و رفتار "فانی" و نفس و شخصیت "باقی" است. تمام این توضیحات را می‌توان در این جمله خلاصه کرد: آنچه که از "اخلاق" تأثیر ماندگار می‌پذیرد، نفس و شخصیت "باقی" انسان است، نه "ظاهر" اعمال و رفتار "فانی" او.

نکته‌ی مهم دیگری که استدلال را تکمیل و شبه‌ای را نیز دفع می‌کند این است که اخلاقیون وقتی اخلاق را بر اساس رفتار تعریف می‌کنند، منظورشان از رفتار، ظاهر رفتار است نه

باطن اعمال، که بخواهیم بگوییم، طبق نظر قرآن کریم انسان بر اساس اعمالش محاسبه می‌شود و مستوجب جزا و پاداش می‌شود و یا اعمال بر روی قلب تأثیر می‌گذارد که منظور قرآن باطن اعمال است. هر عملی ظاهری دارد و باطنی و سخن ما نیز دقیقاً همین است که ظاهر اعمال در دنیا متصرم و نابود می‌شود و باطن آن که انسان‌ساز است و در واقع شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد باقی است.

می‌توان بیانات فوق را به صورت استدلال زیر نوشت.

(۱) انسان دارای "صفات نفسانی" است.

(۲) انسان دارای "عمل" است.

(۳) اخلاق را می‌توان هم بر اساس "صفات نفسانی" انسان تعریف کرد و هم بر اساس

"عمل" او.

(۴) اخلاقیونی که اخلاق را بر اساس رفتار تعریف می‌کنند، منظورشان ظاهر عمل است. مثلاً می‌گویند فعل راستگویی فعل خوبی است، منظورشان همان گفتار مطابق واقع است که دو طرف دارد یکی سخن و دیگری واقعه یا مسأله‌ای که سخن به آن مربوط است. که هم ظاهر سخن و هم ظاهر وقایع نابود شدنی است. هرچند باطن آن که انسان‌ساز است باقی است.

(۵) اگر بخواهیم اخلاق را بر اساس رفتار تعریف کنیم، آن را بر اساس امری فانی تعریف کرده‌ایم که متصرم در زمان و نابود شدنی است. هر چیزی که نابود شدنی باشد، وضعیت ثابت و پایداری ندارد و تکیه بر آن صحیح نیست. تعریف اخلاق به رفتار باعث می‌شود توجه محقق از حقیقت انسان، یعنی نفس او که باقی است به ظاهر اعمال او که فانی است معطوف شود. این سلب توجه از "اصل" که نفس و باطن انسان‌ساز اعمال است و جلب توجه به "فرع" که ظاهر اعمال است، دو مسیر متفاوت بر روی محقق می‌گشاید و او را به سمت مسائل کم‌اهمیت‌تر می‌کشاند. اما اگر برعکس عمل کنیم و اخلاق را به صفات نفسانی تعریف نماییم، اولاً به جایگاه والای حقیقت انسان توجه کرده‌ایم، ثانیاً جایگاه حقیقی عمل را که همان باطن انسان‌ساز عمل است به آن بخشیده‌ایم.

(۶) نتیجه این‌که: بهتر است اخلاق را بر اساس صفات نفسانی تعریف کنیم، آن‌گونه که

علمای اخلاقی مسلمان این کار را انجام داده‌اند.

۴-۴- نکته‌ای در قرآن که مؤید استدلال‌هاست

نکته‌ی دیگری که استدلال‌های ما را تأیید می‌کند آیاتی از قرآن کریم است که در آنها از "ایمان" و "عمل صالح" سخن گفته شده است. می‌دانیم که هرگاه در قرآن کریم سخن از این دو به میان می‌آید، ابتدا مسأله‌ی "ایمان" و پس از آن "عمل صالح" مطرح می‌شود. نکته‌ای که مفسران از آن "تقدم" ایمان بر عمل صالح را استنباط می‌کنند.

« در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده‌اند به گونه‌ای که نشان می‌دهد این دو جدایی‌ناپذیرند و به راستی هم چنین است؛ زیرا ایمان و عمل مکمل یکدیگرند. ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند، حتماً شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل را عمل صالح می‌کند ... اصولاً ایمان همچون ریشه است و عمل صالح، میوه‌ی آن؛ وجود میوه‌ی شیرین دلیل بر سلامت ریشه است و وجود ریشه‌ی سالم سبب پرورش میوه‌های مفید. » (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۸۰)

* نتیجه اینکه استدلال‌ها نشان می‌دهد، نوع نگاه فلاسفه و دانشمندان معاصر غربی به اخلاق نگاه دقیقی نیست و باید در آن تجدید نظر شود. نگاه دقیق‌تر و بهتر به این موضوع همان نگاه فلاسفه و دانشمندان اسلامی است. در اخلاق اسلامی به ریشه و سر منشأ اخلاق یعنی "نفس" و "صفات نفسانی" بیشتر توجه می‌شود، هرچند از "اعمال و رفتار" نیز غفلت نمی‌شود و از آن‌ها به عنوان عامل شخصیت‌ساز یاد می‌شود. اما اخلاق معاصر غربی اگر نگوییم تمام توجه خود را، می‌توانیم بگوییم غالب توجه خود را به مقوله‌ی "اعمال و رفتار" معطوف نموده و به مشکل بسیار جدی "غفلت" از "نفس" و "صفات نفسانی" که حقیقت اصلی انسان را تشکیل می‌دهد دامن زده است.

ممکن است ما مسلمانان به خاطر داشتن منابع اخلاقی و توجه به نفس و حقیقت انسان که در متون دینی بسیار بر آن تکیه شده است، از اهمیت این مسأله غافل باشیم. اما همانطور که مشاهده کردیم، بسیاری از نویسندگان اخلاقی غرب که به گرفتار عدم توجه به صفات نفسانی شده‌اند و ما نام بیش از ده تن از آن‌ها در این مقاله ذکر کردیم و مسلماً تعداد آن‌ها بیش از این است و روز به روز هم بیشتر می‌شود، به اهمیت موضوع پی برده‌اند و بر آن تأکید می‌ورزند. ما نیز اگر بخواهیم از این مسأله غفلت کنیم دیری نخواهد پایید که همانند غرب امروز گرفتار آن خواهیم شد.

نتیجه‌گیری

این مقاله چند نتیجه‌ی مهم در پی دارد.

اول این‌که: اصل و ریشه‌ی هر سه واژه‌ی "اخلاق"، "Ethics" و "Moral" به یک معنا و به معنای خو، خصلت و سرشت باطنی انسان است. این نکته می‌تواند مؤید فطری بودن اخلاق باشد.

دوم این‌که: بین اخلاق اسلامی و اخلاق غربی معاصر تفاوت رویکردی وجود دارد که بسیار مهم است. رویکرد اخلاق اسلامی، توجه بیشتر به صفات نفسانی است که نوع نگاه به عمل را هم به "سازنده‌ی خلق و شخصیت" بدل کرده است. در حالی که اخلاق غربی که رویکرد آن توجه به رفتار است از اهمیت توجه به صفات نفسانی و شخصیت عامل اخلاقی بازمانده است.

سوم این که: این تفاوت رویکرد در تعاریفی که از اخلاق ارائه می‌شود متجلی است. چهارم این که: سه استدلال مطرح شده در مقاله اثبات کرد، تعاریفی که "فلاسفه و اخلاقیون معاصر غربی" از اخلاق به عمل آورده‌اند، یعنی تعریف اخلاق به "رفتار"، تعریف دقیقی نیست. همان استدلالها نشان داد که تعریف "عالمان اخلاق مسلمان" از این واژه، یعنی تعریف به "صفات باطنی"، تعریف کارآمدتر و دقیق‌تری است.

پنجم این که: این تفاوت در تعریف، نتایج بسیار مهمی به دنبال دارد. اولاً اگر اخلاق با رفتار تعریف شود خود به خود غفلتی نسبت به حقیقت انسان یعنی روح و نفس او پیدا خواهد شد که انسان را از حقیقت دور خواهد کرد. ثانیاً تعریف یک موضوع ابتدای شروع تحقیق درباره‌ی آن موضوع است. تعریفی که توجه انسان را به سمت خاصی معطوف و از سمت خاصی دور کند، جهت‌گیری او را عوض خواهد کرد. عوض شدن این جهت‌گیری و رویکرد عواقب بسیاری دارد. مثلاً بسیاری از موضوعات را حذف و بسیاری از موضوعات دیگر را پیش می‌کشد. مسأله زمانی بفرنج خواهد شد - که امروزه در غرب بفرنج شده و به موضع‌گیری‌های شدید علیه آن منجر شده است - که مسائل اصلی و حیاتی زندگی انسان که سعادت و شقاوت انسان در گرو آن است به خاطر این تغییر رویکرد حذف شوند.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ادواردز، پل، ۱۳۷۸، فلسفه اخلاق، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، تبیان
- ۳- اونی، بروس، ۱۳۸۱، نظریه‌ی اخلاقی کانت، ترجمه علیرضا آل بویه، قم، بوستان کتاب قم
- ۴- پاپکین، ریچارد؛ استرول، آروم، ۱۳۷۸، کلیات فلسفه، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، تهران، حکمت
- ۵- پالمر، مایکل، ۱۳۸۹، مسائل اخلاقی، ترجمه علیرضا آل بویه، تهران، سمت و پژوهشگاه علوم و فرهنگ
- ۶- پیک حرفه، شیرزاد، ۱۳۹۴، فایده‌گرایی، تهران، نگاه معاصر
- ۷- حجتی، سید محمد باقر، ۱۳۹۰، آداب تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۸- شبّر، عبدالله، ۱۳۷۷، کتاب الاخلاق، ترجمه محمد رضا جباران، قم، هجرت
- ۹- طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن حسن، ۱۳۵۶، اخلاق ناصری، تهران، چاپخانه زر
- ۱۰- فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۸۰، فلسفه اخلاق، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، حکمت
- ۱۱- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۵، اصول کافی ج ۳، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران، گلگشت
- ۱۲- مدرسی، سید محمد رضا، ۱۳۸۸، فلسفه اخلاق، تهران، سروش
- ۱۳- مسکویه، ابوعلی، ۱۳۷۳، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم، بیدار
- ۱۴- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، اخلاق درقرآن ج ۲، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
- ۱۵- مک اینتایر، السدیر، ۱۳۹۰، در پی فضیلت، ترجمه حمید شهریاری و محمد علی شمالی، تهران، سمت
- ۱۶- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۸، تفسیر نمونه ج ۱، تهران، دار الکتب الاسلامیه
- ۱۷- مور، جرج ادوارد، ۱۳۶۶، اخلاق، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، علمی و فرهنگی
- ۱۸- نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۳ (ه.ق)، جامع السعادات ج ۱، النجف الاشرف، جامعه النجف الدینیّه
- ۱۹- هیر، ریچارد مروین، ۱۳۸۳، زبان اخلاق، قم، طه، چ اول
- 20- Driver, Julia, 2012, consequentialism, Usa & Canada, Routledge
- 21- Foot, Philippa, 2002, Virtues and Vices, In: Virtues and vices and other essays in moral philosophy, oxford, oxford university press
- 22- Kant, Immanuel, 1964, Critique of pure reason, Norman kemp smith, London, R&R.Clark.Ltd.
- 23- Parfit, Derek, 1984, Reasons and persons, Oxford, Clarendon press
- 24- Pettit, Philip & Smith, Michael, 2000, Global Consequentialism, In: Morality, Rules and Consequences, Edited by: Hooker, Broad & Mason, Ehinor & Dale E., Edinburgh, Edinburgh university press
- 25- Von Wright, Georg Henrik, 1963, The varieties of Goodness, Routledge & Kegan Paul Ltd
- 26- Williams, Bernard, 2008, The sense of the past: Essays in the history of philosophy, Princeton, princeton university press